یادبود

دا گلاس کریمب، یک معلم

تارا نخراحمدی

دا گلاس کریمب (۱۹۴۴- ۲۰۱۹). از برجسته‌ترین مورخان و نظریه‌پردازان هنر معاصر، پس از سال‌ها زندگی با سرطان صبح جمعه چهم ژوئیه درگذشت.

اکتوبر‌بار، وقتی در جلسهٔ کارشناسی در آپارتمان ایعاده‌ای‌اش به او سر زد، مشغول ویرایش کتاب جدیدی از مقالاتش بود که هنوز به چاپ نرسیده است. درحالی‌که به‌سختی از جا بلند شده تا قهوه درست کند با شوخی تعریف کرد که «سال‌ها قبل از نوسازی آپارتمانش که خودش کمک صدایش می‌زد- حمام و توالتش در راهرو بود و بعد از رشد قیمت املاک در نیویورک در خونه شهرداری بلومرگ، کسه واحدهای مجاور به نمایندگی و دفترهای اداری برای تبدیل شدند، آن راهروها به واحدهای با حوله حمام به بزینس‌های کت‌وشلوار خاکستری‌بوش مجاور برمی‌خورد و عامل خدمه خود و اخمو و اخمو آنجا می‌شد. آپارتمان کوچک کریمب از سقف تا کف با کتاب فرش شده بود و بعد از اینکه سال‌ها برای حفظش در برابر رشد قیمت‌ها و تغییر کاربری ساختمان مقاومت کرد موفق شد با کرایه کم سابق در آنجا باقی بماند. این آپارتمان ۵۰ متری در طول سال‌ها هنرمندان، نویسندگان و فعالان زیادی را به خود دید.

نوشته‌های جریان‌ساز کریمب در حوزه‌های مختلفی مثل هنر در گذار از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم، نقد فوکویی نهاد موزه، کارکرد عکاسی و نقاشی در فرهنگ معاصر، رقص و پورنوگرافی ایدز، اخلاق‌گرایی و نقاوته کوئیر، سینما و تاریخ‌نگاری شهرهای نیویورک و لس‌آنجلس تاثیر بسزا و ماندگاری داشت. در این بین از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در این حوزه‌ها نوشت باید از «سر روی خرابه‌های موزه»، «ماخولیا و اخلاق‌گرایی»، «پیش از تصویرها»، و «پژوهانه‌ای از مطبه اکتبر یا عنوان «ایدز: آنالیز فرهنگی/ فعالیت فرهنگی» نام برد. شاید در ایران کریمب را بیش از همه به‌خاطر مقاله معروفش بود. اما تمایز بزرگی میان واکنش‌ها به این بحران وجود داشت. این واکنش به طور کلی در غرب به صورت اتخاذ سیاست‌های ریاضتی بسود. می‌گفتند این بحران برآمده از بدهی بسیار بد، مدتی به‌مرور صلبتر شد و یک ساختار اقتصادی نیز شکل گرفت. یعنی در پیوند با آن ساختار سیاسی شاهد شکل‌گیری ساختارهای به‌پوزه از سال ۱۳۶۷ به بعد در ان برنامه‌های نیو لیبرال بودیم. عدت اصلی اسداد، پیوندهای بین ساختار سیاسی و ساختار اقتصادی است. به سبب این پیوندها که می‌گوشم آنها را با مثال‌های مشخصی از اقتصاد ایران نشان دهم، ارادهای برای بوروکرات از بحران وجود ندارد. چون این اراده مستلزم سلب مالکیت از ساختار اقتصادی شکل‌گرفته پس از سال‌های جنگ خواهد بود.

این روزها در زمانه با اصطلاحاتی تظریر سلطان شکر، سلطان فولاد، مافیای فولاد، سلطان مسکن و... شنیده می‌شود. این نوع بیان به کوتاهی است که انگار گروه‌هایی به شکل مافیایی اجرای از ساخت قدرت موجود وارد عرصه اقتصاد شده‌اند و ایجاد اختلال می‌کنند و به حداد این جریانات مسئله حل می‌شود. اما این نیروها از خارج از بافت اقتصاد سیاسی ایران پدید نیامده‌اند، بلکه در دل همین ساختار شکل گرفته‌اند و رشد کرده‌اند. به سبب پیوند وثیقی که این نیروها با سایر ساختارها دارند، در شرایط کنونی برفرمسی و کسرت میرفت و ساختارهای اقتصادی را دچار بحران می‌کند.

تصویری از اقتصاد ایران بعد از انقلاب

با تمامی ویژگی‌های خاص و خاکی که وجود دارد، اقتصاد ایران یک اقتصاد سرمایه‌داری است چراکه قبل از هر چیز بخش اقتصاد مجتمع فعال به مبارک شاغل‌بدنبس ناگزیر از ورود به مناسبات اقتصادی‌ایران بسد. پس در اقتصاد ایران نیروی کار مزدبگیر وجود دارد و در برابر این نیرو طبقه سرمایه‌دار. در این اقتصاد انواع نهادهای سرمایه‌دارانه و نهادهای بازار وجود دارد. ایدئولوژی انباشت و مالانبودی فردگرایانه در سرتاسر جامعه ما حاکم شده است. حاصل همه اینها این است که اقتصاد ایران، مثل هر اقتصاد سرمایه‌دارانه دیگر، مبتنی است بر منطق انباشت سرمایه. فرض بفرمایید بانک جهانی گزارش می‌دهد که سه‌ماهه دوم امسال سه‌ماهه

گفت‌وگو با دیوید هاروی

مارکس نه تنها برای زمانه خود بلکه برای ما نیز سودمند است

ترجمه: فرید دبیرمقدم

دیوید هاروی صرفاً یکی از چهره‌های نیویورک نیست که در علوم اجتماعی بیشترین استناد را به او می‌کنند، بلکه از شاخص‌ترین متفکران معاصر مارکسیست است. مجموعه‌کتاب‌های «راهنمای مطالعه سرمایه مارکس» این امکان را برای نسل جدید فراهم کرد تا مهم‌ترین اثر ایسن متفکر آلمانی را بهتر بفهمند. به‌علاوه، مطالعات او در باب تاریخ نولیبرالیسم و فضاهای شهری ابزارهای نقادی مارکس را با واقعیت‌های سیاسی کنونی سازگار کرد است. هاروی کارش را با مطالعه بازسازی شهری هوسمان بالتیمور آغاز کرد. آثار وی به دلیل تمرکزش بر انقلاب‌های مداومی که سرمایه‌داری پدید می‌آورد درخور توجه است، یعنی همان شیوه‌های بی‌شمار که سرمایه‌داری به واسطه آنها حیات و محیط زندگی‌مان را از نو سازماندهی می‌کند. در همین راستا، هاروی تاکید بسیاری بر اهمیت جنبش‌های اجتماعی شهری و مبارزه برای شهر کرده است. در ماه ژوئن ۲۰۱۹، این جغرافی‌دان مارکسیست سفری به بارسلونا داشت تا در مراسم رونمایی از ترجمه اسپانیایی مجموعه‌آثارش شرکت کند. آزنو باورکر، سردبیر مجله «کاتارسیس»، با دیوید هاروی به گفت‌وگو نشست تا وی مورد تاثیرات بلندمدت بحران مالی، اهمیت روزافزون مبارزه برای فضاهای شهری و مسکن ارزان‌قیمت، و توانایی حکومت‌های محلی و ملی در ابتدای‌کی مقابل قدرت سرمایه مالی بحث کنند.

■ بیش از یک دهه از بحران مالی می‌گذرد. نخش بحران در سرمایه‌داری چیست و به طور خاص بعامد آن بحران چه بود- اصلاً آیا آن بحران به پایان رسید؛ یا آن طور که برخی اقتصاددانان می‌گویند، ما در آستانه یک رکود جدید قرار داریم؟

به طرق گوناگونی می‌توان به بحران فکر کرد. هستند کسانی که مایلند تصور کنند بحران نشانه پایان سرمایه‌داری است. به زعم من، بحران‌ها شیوه‌هایی برای سازماندهی مجدد سرمایه‌اند. یعنی تغییر شکل سرمایه به منظور مواجهه با شرایط جدید به همراه بازسازی یک انقلاب بدید.

اغلب با موفقیت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که وضعیت اقتصادی در آنها خیلی خوب است، اما دچار معاش معین هم بسیار بد. آنچه در سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ روی داد یک نابسامانی عظیم بود. اما تمایز بزرگی میان واکنش‌ها به این بحران وجود داشت. این واکنش به طور کلی در غرب به صورت اتخاذ سیاست‌های ریاضتی بسود. می‌گفتند این بحران برآمده از بدهی بسیار بد است و مجبوریم هزینه‌ها را کاهش دهیم. نتیجه این کار شد افزایش سطح معمول زندگی برای اکثریت مردم. با این‌حال، این کار هیچ تاثیری بر ابرثروتمندان نداشت؛ اکثر دادمها نشان می‌دهد که یک ابرثروتمند بالای جامعه این بحران را به‌خوبی پشت سر گذاشتند و احتمالاً سودی هم به جیب زدند. اصطلاحی داریم که می‌گوید «هرگز نگذارید یک بحران خوب به هدر برود» و سرمایه‌داران و امثال آنها از این بحران به خوبی عبور کردند.

اما واکنش کاملاً متفاوتی را نیز شاهد بودیم، یعنی واکنش چین. چین درگیر سیاست‌های ریاضتی نشد، بلکه در عوض سرمایه‌گذاری گسترده‌ای در زیرساخت‌ها، فرایند توسعه شهری و غیره کرد. این توسعه عظیم تقاضا برای مواد خام را بالا برد، در نتیجه کشورهای عرضه‌کننده مواد خام به چین- مثلاً عرضه مس از سوی شیلی، مس‌آهن استرالیا، مس‌طلا و سیستم‌آهن و مواد دیگر از سوی برزیل- به سرعت بحران را پشت سر گذاشتند. چین توانسته سرمایه‌داری جهانی را از فروپاشی جدی نجات داد، به گمانم به این موضوع در غرب خوبی شده است. اما رشد اقتصادی چین از سال ۲۰۰۷ تاکنون برابر است با مجموع رشد اقتصادی آمریکای شمالی، اروپا و ژاپن.

تمام بحران‌های قبلی باعث ایجاد نوعی وجه جدید سازماندهی سرمایه شدند. در دهه ۱۹۳۰ این سازماندهی جدیده به صورت کینزگرایی، مداخلات دولت، مدیریت دولتی و غیره ظاهر شد. حال آنکه بحران دهه ۱۹۷۰ راه‌حل‌های نولیبرالی را پدید آورد. ولی این‌بار بحران سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ جیز جدیدی ایجاد نکرد. حتی سیاست‌ها نولیبرال‌تر هم شدند. اما مساله اینجاست که نولیبرالیسم جذابیت و مشروعیت خود را از دست داده است. بنابراین امروزه سیاست‌های آن از طریق شیوه‌های مستبدانه و پوپولیسم دست‌راستی اعمال می‌شود. این را در دونالد ترامپ شاهدیم که سیاست‌هایش به‌شدت مالیات ثروتمندان.

■ به ترامپ اشاره کردید. کاهی اوقات بحران امکان‌هایی را برای سرمایه‌داری مردم فراهم می‌سازد. اما می‌بینیم که در ایالات متحده و اروپا مردم دنباله‌رو رهبران مرتجع شده‌اند. بنا بر مصطلحات مارکسیستی، صحبت از شرایط عینی بسیج مردمی به جبر معناست؟

بله البته که باید به دور مفهوم شرایط عینی صحبت کنیم- چرا نکنیم؟ به‌علاوه، شرایط عینی نیز گرفتار نوع خاصی از سیاست است. به گمانم جنگ داخلی چنین خودم تیه به تغییرو‌تحولات رخداده دور سرمایه‌داری نشان نداده و در معرض این خطر قرار دارد که برخی از اشتباهات گذشته‌اش را تکرار کند.

در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بسیاری‌ها به دلیل تغییرات تکنولوژیکی، صنعت‌زدایی گسترده‌ای در غرب روی داد و چپ تلاش کرد برای محافظت از طبقه سستی کارگر با آن مقابله کند. ولی در میدان مشکت خود و بسیاری از اعتبار خود را از دست داد. امروزه شاهد آنیم که هوش مصنوعی قرار است همان کاری را با خدمات انجام دهد که اتوماسیون (خودکاری) با تولیدکرد. چپ در معرض خطر محافظت از چیزی قرار دارد که به دلایل تکنولوژیکی قرار است به زودی از بین برود.

فکر می‌کنم ما باید جیز خلاق باشیم که هوش مصنوعی، اتوماسیون و ساختارهای شغلی و استخدامی کاملاً جدید را می‌دید و در خود جای می‌دهد - از این نظر، از جایی که سرمایه در آن ایستاده بسیار جلوتر می‌رنجم.

باید حقیقتاً تلاش کنیم تامین مسکن را از رخت کالایی خارج کنیم. به لحاظ تاریخی، این کار را باید مردم از حق مسکن خارج از بازار و بودجه بودن - یعنی حق داشتن یک خانه بدون داشتن حق خرید یا فروش- توللیبرالیسم به ما می‌گوید این ناکارآمد است. اما حالا می‌دانیم وقتی از قواعد نئولیبرالی بیروی می‌کنیم، چه اتفاقی می‌افتد

خوبی برای اجتماع جهانی بود چراکه رشد اقتصادی کشورهای دارای اقتصادهای نوظهور به کمک اقتصاد جهانی آمد. یعنی رشد اقتصادی دارای این کشورها باعث شد اقتصاد جهانی رشد خوبی داشته باشد. رشد چگونه در اقتصاد رخ می‌دهد؟ افزایش تولید ناخالص داخلی. نتیجه انباشت سرمایه در اقتصاد خود را به صورت رشد نمایان می‌کند. چرا سرمایه‌داری بر خلاف نظام‌های ماقبل‌سرمایه‌داری و پدرسالارانه و فئودالی و... نیازمند رشد است؟ چون سرمایه یک ارزش خودارزش‌افزا است که یک لحظه نمی‌تواند از تکاپو بایستد. وقتی رشد کاهش می‌یابد اقتصاد سرمایه‌داری دچار بحران می‌شود. کاهش تولید ناخالص داخلی سرمایه‌داری از رونق بهره می‌برد و می‌کوشد این رونق استمرار یابد. اقتصاد این هم مثل هر اقتصاد سرمایه‌داری دیگری طی چهار دهه گذشته نیروهای رونق و رکود را به طور نسبی طی کرده اما همه این رونق‌ها و رکودها در دل یک بحران ساختاری در این اقتصاد وجود داشته است.

در طی چهار دهه گذشته شاهد سه دوره اصلی در اقتصاد هستیم. دوره اول از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ یعنی دهه اول انقلاب است. دهه اول انقلاب به سبب جنگ، بحران‌های سیاسی، آسیب‌های گسترده‌ای که بر اثر جنگ به زیرساخت‌های اقتصادی وارد شد، کاهش تولید نفت و مسائل مرتبط با بحران‌های سیاسی عملکرد اقتصادی بسیار بد بود. میانگین واقعی رشد اقتصاد یعنی رشد پس از کسر آثار تورمی از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ سالانه ۳/۹۲- درصد بود؛ یعنی هر سال نزدیک به چهار درصد بر اساس ارقام واقعی اقتصاد منقبض‌تر و کوچک‌تر می‌شد. این روند نسبت که از دوره‌ای در یک اقتصاد سرمایه‌دارانه قابل تحمل قرار می‌گرفت با ۴ درصد از حجمه تولید ناخالص داخلی ایران پس از کسر آثار تورمی به ارقام واقعی کاسته شد.

وقتی جنگ تمام شد. اول دولتی که سر کار آمد دستوری که داشت قول از جریز روشن‌کردن موتور انباشت سرمایه در اقتصاد ایران بود. بایستی از این دوره جریان خارج می‌شد. برای این امر و رونق‌بخشیدن به رشد اقتصادی، دولت‌های بعد از جنگ با فراز و نشیب‌های به‌ظاهر واحدی را پشت سر گذاشتند. این برنامه‌ها مبتنی بر تلاش از سرمایه با سرمایه‌گیری بازار، تلاشی از رابطه سرمایه با طبیعت و تلاشی از رابطه سرمایه با منابع مالی و شکلی از روابط درونی سرمایه‌ها بعدی سرمایه‌های مالی و سرمایه‌های تولیدی با یکدیگر بود که رشد نقطه رجوع‌ارا از بین رفت.

برای اینکه سرمایه‌گذاری سودآور شود بایستی هزینه‌های تولید برای سرمایه‌گذاران کاهش یابد. سیاست‌هایی که دولت‌های پس از جنگ برای تقویت انباشت سرمایه دنبال کردند سیاست‌هایی بود که به شیوه‌های مختلفی هزینه‌های تولید را برای سرمایه‌گذاران کاهش دهد. یکی از هزینه‌های مربوط به نیروی کار و دستمزد و حقوق است. از سال ۱۳۶۸ مجموعه سیاست‌هایی در حوزه‌های قانونی و مقررات حاکم بر بازار کار و تنظیم‌های در بازار کار اعمال شد که منجر به انقباض دستمزدها شد. اما قبل از ۱۳۶۷ تا ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، در سایه تحولات سیاسی که در دهه اول انقلاب رخ داد و تنگناهایی گسترده از نیروهای کار این نیروها سبرهای دفاعی قدرت را بر اساس دفاع از واحدهای تولیدی به دست آوردند. با این‌حال، به موقتی سازی قراردادها باعث شد قدرت چانه‌زنی نیروهای کار کاهش پیدا کند. از سوی دیگر، دامنه شمول قانون کار کاهش یافت و برخی از واحدهای تولیدی و بنگاه‌ها در برخی مناطق جغرافیایی مثل مناطق آزاد و مناطق ویژهٔ از شمول قانون کار خارج شد. گذشته از این دو مورد، بسیاری از نیروهای کار، به ویژه اینها نیروهای کار غیرماهر، به شرکت‌های پیمانکار سپرده شدند و مناسفانه در سال‌های اخیر شاهد استفاده از پیمانکاری برای استخدام نیروهای کار ماهر نیز بودیم. بیه این ترتیب نیروهای کار که هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی به شدت تضعیف شد و این موضوع قیمت نیروکار است.

وقتی دیگری که برای کاهش هزینه سرمایه‌گذاری و افزایش سود و رونق در جهت انباشت سرمایه در سال‌های بعد از تحقق افتاد این بود که دستمزب به منابع طبیعی نیز زیاد و آسان شد. اگر این روند را بررسی کنید در می‌یابید که به چه سهولت تغییر کاربری اراضی شهری اتفاق افتاد، به چه آسانی از معاش بهره‌برداری شد، بدون کیفیت اجتماعی‌اش رشد خود داشته باشد. دسترسی به منابع طبیعی، تغییر کاربری اراضی، تعرض به طبیعت توسط سرمایه به سهولت و آسانی و با هزینه بسیار اندک انجام شد. پس از سویی دسترسی به نیروی کار ارزان هم از سوی دیگر دسترسی به طبیعت آسان شد و به این ترتیب سرمایه‌گذاری می‌توانست سودآورتر باشد. چون هزینه‌های کم‌تری در این حوزه‌ها صرف می‌کرد. به مواراث این دو روال بایستی دسترسی آسان به منابع مالی برای سرمایه‌گذاری و توسعه سرمایه‌گذاری و... فراهم می‌شد. در این حوزه نیز مجموعه کسترده‌ای از سیاست‌ها اجرا شد و بسیاری از نهادها و شبه‌نهادهای قانونی، نیمه‌قانونی اما دارای قدرتی فراتر از قانون، رشد کردند. در بدو امر، اینه صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات اعتباری و مالی غیررسمی وجود داشت. در ادامه مؤسسات مالی و اعتباری غیربانکی رسمی شروع به فعالیت کردند و از دهه ۸۰ به بعد مجموعه بانک‌های خصوصی به‌نوعی نیمه‌اقتصاد ایران را در دست خود گرفتند. به این ترتیب هزینه‌های سرمایه کم می‌شد و سودش بیشتر می‌شد. فرض بر این بود که انباشت سرمایه رونق می‌کرد و به سبب این رشد اقتصادی افزایش پیدا می‌کند.

توجیه ایدئولوژیکی این قضیه این بود که در نهایت همگان از این رشد اقتصادی بهره می‌برند. البته این مسئله که دهه، سال، یک نسل بعد، اقتصاد ایران به یک اقتصاد جهانی همگانی بهره ببرند گذشته است. یعنی فردی که در سال ۱۳۶۷ دارد بازار کار شد امروز بازنشسته شده است. بنابراین اثرات آن به‌گونه‌ای دادمشده و بوروکراسی این آثار مثبت سرمایه‌گذاری به همگان بایستی از امور خودش دارا نشان می‌داد. اما متاسفانه آنچه تاکنون شاهد بوده‌ایم تشدید فقر، نابرابری و قطبی‌شدن جامعه بوده است. بایستی این مساله را بیشتر بررسی کنیم.

طبقه جدید سرمایه‌دار

در اثر سیاست‌های ذکرشده در مورد دولت‌های بعد از انقلاب، یک طبقه جدید سرمایه‌دار شکل گرفت. انباشت سرمایه به شکل‌گیری یک طبقه جدید سرمایه‌دار جدید در دهه‌های بعد از جنگ منتهی شد. همین طبقه سرمایه‌دار جدید است که یک الیگارشی اقتصادی تشکیل می‌دهد. طبقه سرمایه‌دار شکل‌گرفته در سال‌های بعد از جنگ جدید با سبب مجموعه ارتباطاتی که با دولت داشتند و بسیاری از این افراد در قدرتمند بودند و سرمایه‌گذاری‌های مختلف، در تغییر کاربری اراضی، و فعالیت‌های گسترده‌ای که وجود داشته است نشان می‌دهد.

نکته بعدی این است که وقتی ما در پی انباشت سرمایه‌دار، به درون این ساخت سرمایه‌های نگاه کنیم، سنگینی کفه به نفع سرمایه مالی و سرمایه‌های تجاری بوده است. یعنی همبنیه سرمایه‌های مالی و سرمایه‌های تجاری قدرتمندتر از سرمایه‌های تولیدی بوده و دست بالاتری را داشتند. چرا؟ از نظر برخی، به لحاظ تاریخی سرمایه‌های سوداگرانه و سرمایه‌های مستغلاتی و اوراق سرمایه‌های تجاری و بازاری در ایران قدرتمندتر بودند و این موضوع ریشه‌های تاریخی دارد. از نظر برخی دیگر، جایگاه بورژوازی سنتی بازار در این ساختار و نقش تنظیم‌کننده‌اش مهم است و همه اینها باعث شده تا در سال‌های بعد از جنگ به طور مداوم سرمایه‌های مالی و تجاری جایگاه قدرتمندتری در نظام اقتصادی داشته باشند. درهرحال، بحران‌های مالی، به آسانی از معاش بهره‌برداری شد، بدون کیفیت اجتماعی‌اش بسل سرمایه‌ها به خدمت داشته باشد. دسترسی به منابع طبیعی، تغییر کاربری اراضی، تعرض به طبیعت توسط سرمایه به سهولت و آسانی و با هزینه بسیار اندک انجام شد. پس از سویی دسترسی به نیروی کار ارزان هم از سوی دیگر دسترسی به طبیعت توانسته سرمایه‌های مالی‌گرایی می‌توانست سودآورتر باشد. چون هزینه‌های کم‌تری در این حوزه‌ها صرف می‌کرد. به مواراث این دو روال بایستی دسترسی آسان به منابع مالی برای سرمایه‌گذاری و توسعه سرمایه‌گذاری فراهم می‌شد. در این حوزه نیز مجموعه کسترده‌ای از سیاست‌ها اجرا شد و بسیاری از نهادها و شبه‌نهادهای قانونی، نیمه‌قانونی اما دارای قدرتی فراتر از قانون، رشد کردند. در بدو امر، اینه صندوق‌های قرض‌الحسنه و مؤسسات اعتباری و مالی غیررسمی وجود داشت. در ادامه مؤسسات مالی و اعتباری غیربانکی رسمی شروع به فعالیت کردند و از دهه ۸۰ به بعد مجموعه بانک‌های خصوصی به‌نوعی نیمه‌اقتصاد ایران را در دست خود گرفتند. به این ترتیب هزینه‌های سرمایه کم می‌شد و سودش بیشتر می‌شد. فرض بر این بود که انباشت سرمایه رونق می‌کرد و به سبب این رشد اقتصادی افزایش پیدا می‌کند.

توجیه ایدئولوژیکی این قضیه این بود که در نهایت همگان از این رشد اقتصادی بهره می‌برند. البته این مسئله که دهه، سال، یک نسل بعد، اقتصاد ایران به یک اقتصاد جهانی همگانی بهره ببرند گذشته است. یعنی فردی که در سال ۱۳۶۷ دارد بازار کار شد امروز بازنشسته شده است. بنابراین اثرات آن به‌گونه‌ای دادمشده و بوروکراسی این آثار مثبت سرمایه‌گذاری به همگان بایستی از امور خودش دارا نشان می‌داد. اما متاسفانه آنچه تاکنون شاهد بوده‌ایم تشدید فقر، نابرابری و قطبی‌شدن جامعه بوده است. بایستی این مساله را بیشتر بررسی کنیم.

■ شاید کنشگران این تمرین‌شکن علاقه‌مند باشند که مارکس را از دریچه کنش سیاسی ببینند تا از نظر دانشگاهی. ممکن است نظرتان را در مورد تاثیر بحران در زمینه چینی بیان کنید؟ مارکس بگویید و اینکه با خواندن مارکس از دریچه رشته‌ای مثل جغرافیا، چه منظر مشخصی از او می‌توانیم به دست آوریم؟

مارکس می‌گفت که کار ما فهم جهان نیست، بلکه تغییر آن است. اما تصور نمی‌کنم شیوه کارش حاکی از آن باشد که او علاقه‌ای به فهم و تبیین جهان نداشت. چرا کتاب «سرمایه» را نوشت؟ چون فکر می‌کرد برای تغییر جهان، اول باید به‌درستی آن را بفهمیم. یکی از چیزهایی که به کمانم مهم است تلاش برای بازیابی فهم مارکس است؛ به شکلی که درخور وضعیت فعلی باشد تا مردم تصور بهتری از آنچه علیه‌اش مبارزه می‌کنند، بیابند.

علاقه‌ام به جغرافیا و توسعه شهری مرا به سوی خوانشی متفاوت از مارکس سوق داد که با خوانش سنتی‌ترین متون تفاوت دارد. از این‌رو، در کتاب «محدودیت‌های سرمایه» (۱۹۸۲)، زمان زیادی را صرف صحبت از سرمایه مالی‌گرا کردم -که در کمال تعجب فرایند زیادی در دهه ۱۹۷۰ راجع به آن حرف نمی‌زدند- و همچنین اینکه از زمین چه استفاده‌ای می‌کنند. خوانش و ارائه من از مارکس همواره مرتبط بوده با ایجاد فهمی از او که متناسب با توسعه شهری و توسعه ناموزون جغرافیایی است. این باعث می‌شود تا بر نکات خاصی در تفکر مارکس انگشت بگذارم که دیگران مایلند از آنها چشم‌پوشی کنند. اینکه کتابی که در سال ۱۹۸۲ منتشر شد همچنان تجدید چاپ می‌شود نشان می‌دهد که این چارچوب برای کسانی که به مسکن و مسائل مرتبط به آن می‌پردازند به‌نحوی مناسب دارد که رویکردهای مارکسیستی دیگر ندارد.

در سال‌هایی که مارکس تدریس کردم، شاهد انبوهی از افراد بودم که می‌خواستند با نمی‌خواستند مارکس بخوانند و دوباره برمی‌گشتند. پس از بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸، بی‌چون‌وچرا علاقه و توجه بیشتری به مارکس ایجاد شد. درحال‌حاضر به نظر می‌رسد تلاش برای تبیین پدیده‌های مثل ترامپ و گرایش به شخصیت‌های فاشیست همچون ویکتور اربان، اردوغان، بولسونارو و دیگران است. البته اگر اختلالی واقعی در اقتصاد جهان بیش بیاید -و نشانه‌های تکان‌کننده بسیاری هم هست- باز هم برخواهیم گشت و در مورد اقتصاد سیاسی بیشتر صحبت خواهیم کرد.

■ اینجا در بارسلونا، حزب چپ‌گرای «بارسلونا اشتراکی» پس از کار شکست شورای شهر را در انتخابات ۱۲ ژوئن شد، به‌ویژه در شبکه‌ای از جنبش‌های اجتماعی نیز وجود دارد. اما این برای

تحقق وعده‌های اولیه این حزب کافی نبود. از آنجایی که شما در آثارتان بر اهمیت فضاهای محلی تاکید می‌کنید، آیا این تجربه باید ما را به این سمت سوق دهد که ارزش خودگردانی محلی در سطح شهرداری‌ها را زیر سؤال ببریم؟

اینکه شهرداری‌ها به لحاظ سیاسی اصلاً چه کاری می‌توانند از پیش ببرند یکی از مسائلی است که تازه رفته‌رفته داریم با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنیم. در ایالات متحده کمونیستی چندتایی شورای شهر رادیکال داریم. مثلاً در سیاتل، شورای شهر لس‌آنجلس هم تقریباً پیشروست؛ شهر شیکاگو هم چنانچه بیروی دارد. به‌زعم من، با تغییر توجه از مسائل مربوط به محیط کار به مسائل مربوط به زندگی هر روزه در شهر و مسکن ارزان‌قیمت، چپ باید سیاست جدیدی را پیش بگیرد که بر تمام این مسائل متمرکز باشد.

با توجه به امکانات محدود این شوراهای محلی، تجربه بسیار کمی داریم از اینکه آنها چه کارهایی می‌توانند انجام دهند. برای نمونه، قدرت شهرداری نیویورک بسیار محدود است چون نمی‌تواند جیح تعهدات مالیاتی جدیدی را اجرایی کند -این کار از سوی شورای ایالتی انجام می‌گیرد. شورای ایالتی دست دموکرات‌هاست ولی از شهردار خوشش نمی‌آید. در نتیجه کشمکشی میان این دو سطح از حاکمیت وجود دارد. در بارسلونا نیز هیئت حاکمه محلی با هیئت حاکمه شهری اختلاف دارند و هر کدام سعی می‌کنند تیشه به ریشه آن یکی بزنند.

سؤالی می‌پرسید سؤال مهمی است. اما جیزی که توجه من و برخی از همکاران را جلب می‌کند این است: اگر یک حکومت محلی چپ‌گرا به قدرت برسد، آیا بدنه‌ای از کار و تفکر در جب وجود دارد که با توجه به قدرت این حکومت محلی برای آن سودمند باشد؟ در دوره قدرت حکومت‌های محلی محدود است. مثلاً در بریتانیا، هیئت حاکمه محلی به‌جز رسیدگی به وضع زباله‌ها کمویتش توانایی انجام کار دیگری را ندارد. از این نظر، مایلم قدرت بسیار بیشتری از حکومت مرکزی به شهرداری‌ها محول شود و ایمدوارم شاهد همین امر در بارسلونا نیز باشیم.

ما در مراحل اولیه طرح‌ریزی این موضوع به سر می‌بریم که خودگردانی محلی در سطح شهرداری‌ها چگونه می‌تواند جزء لاینفک یک پروژه جامع و فراگیر سوسیالیستی باشد. از این رو، باسخ سؤال شما این است: هنوز نمی‌دانیم، ولی هنوز آن را دقیق نیز بررسی نکرده‌ایم. پس این بر عهده کسانی مثل من است که دانشگاهیان را دور هم جمع کنیم تا اتاق فکری تشکیل دهیم و بسیج به چیزهایی را می‌توان امتحان کرد.

■ اگر مساله مشخص مسکن را مد نظر قرار دهیم، چه سناریو اساسی برای مسکن مسکن را مد نظر دارید؟

سناریو اساسی مسکن مسکن این است: آیا دولت متحده نیز به زعم من، مسکن یک حق است و باید از این منظر به آن نگاه کرد. حتی کنگره ایالات متحده در سال ۱۹۴۹ قانونی وضع کرد که بر اساس آن هر شهروند آمریکایی از حق داشتن خانه و یک محیط مناسب زندگی برخوردار است. حال اگر آن را به منزله یک حق تلقی کنیم، جامعه را به نحوی سازماندهی می‌کنیم که این حق را تحقق بخشد. مشکل اینجاست که به مرور زمان به ما گفته‌اند که تنها راه تحقق آن از طریق نیروهای بازار است. اما اگر نیروهای بازار این کار را به نحو احسن برای طبقات خوب انجام نمی‌دهند و برای آنانی که نمی‌توانند به مسکن ارزان‌قیمت دسترسی داشته باشند، این کار را افتضاح انجام می‌دهند. سپردن اوضاع به دست نیروهای بازار، از منظر ما در وضعیتی قرار داریم که صرفاً در تمام شهرهای قطع نظر از درآمد و نژاد و جنسیت‌شان، فاجعه‌بار است. شاید بتوانید کارهایی نظیر نظارت بر اجاره‌بها انجام دهید، هرچند فکر نمی‌کنم این راه‌حل بلندمدتی باشد. چراکه هنوز قرار است کار را دست. باید حقیقتاً تلاش کنیم تامین مسکن را از حالت کالایی خارج کنیم. به لحاظ تاریخی، این کار با ایجاد حق مسکن و جدا کردن حق مردم از حق مسکن خارج از بازار برخوردار بودند. یعنی حق داشتن یک خانه بدون داشتن حق خرید یا فروش. تو لیبرالیسم به ما می‌گوید این ناکارآمد است. اما حالا می‌دانیم وقتی از قواعد نئولیبرالی پیروی می‌کنیم، چه اتفاقی می‌افتد.

■ آیا بازار می‌تواند هیچ نقشی در یک اقتصاد سوسیالیستی ایفا کند؟

من هیچ مشکلی ندارم که مثلاً بازاری برای لباس‌های دست دوم وجود داشته باشد. مشکل اساسی زمانی پیش می‌آید که قدرت نابرابر بازار در کار باشد. بحرک مبرم بر سر انباشت و تمرکز قدرت وجه اینکه چه کسی این حجم عظیم قدرت را کنترل می‌کند.

اگر نگاهی به بافکه بلک استون در مالی بیندازید، می‌بینید که حجم عظیمی از بازار را در اختیار دارد. خلیج‌ها در مورد نرخ سود حسب می‌کنند. اما این کنترل حجم عظیم سود است که تعیین می‌کند نقش‌آفرینان حاصب نفوذ در نظام سرمایه‌داری چه کسانی‌اند.

■ آیا بازیگر می‌تواند مجهز نقشی در برخی از اقتصاد سوسیالیستی ایفا کند؟

بله، من فکر می‌کنم که مثلاً بازاری برای لباس‌های دست دوم وجود داشته باشد. مشکل اساسی زمانی پیش می‌آید که قدرت نابرابر بازار در کار باشد. بحرک مبرم بر سر انباشت و تمرکز قدرت وجه اینکه چه کسی این حجم عظیم قدرت را کنترل می‌کند.

اگر نگاهی به بافکه بلک استون در مالی بیندازید، می‌بینید که حجم عظیمی از بازار را در اختیار دارد. خلیج‌ها در مورد نرخ سود حسب می‌کنند. اما این کنترل حجم عظیم سود است که تعیین می‌کند نقش‌آفرینان حاصب نفوذ در نظام سرمایه‌داری چه کسانی‌اند.

از آنجایی که سرمایه بلک‌ها به قول مارکس انباشت حجم غول‌آسای سرمایه است، نقش‌آفرینان حاصب نفوذ می‌توانند از این حجم غول‌آسا استفاده کنند تا سیاست را به فساد بکشانند. رسانه‌ها را تحت سیطره خود بگیرند، و بالاخره با دولت رشوه در انتخابات دستکاری کنند و چه و چه. برای دستیابی به یک دموکراسی سوسیالیستی باید این انباشت‌های عظیم قدرت را از میان برداریم. به عبارت دیگر، ضروری است که غول‌های مثل فیس‌بوک و گوگل را تجزیه کنیم.

■ در کاتالونیا جنبش اجتماعی بزرگی برای خودمختاری وجود دارد. ولی به نظر می‌رسد به یک مساله نمی‌پردازند: حاکمیت مستقل واقعاً به چه معناست؟

مساله حاکمیت مستقل به این شکل است: آیا دولت کنترل سرمایه مالی را در اختیار دارد یا این سرمایه مالی است که دولت را کنترل می‌کند؟ برای مثال در یونان به وضوح می‌بینیم که مورد دوم صدق می‌کند، یعنی در آنجا حاکمیت دولت تنها نقشی ناچیز در مناسبات قدرت برای ادامه کار دارد کشور ایفا می‌کند.

جالب توجه آنکه همین حد از حاکمیت در مورد ایالات متحده نیز می‌گوید. یعنی پلی کلیتون در انتخابات ۱۹۹۲ پیروز شد، یک برنامه اقتصادی تنظیم کرد. رابرت روبین، مشاور سیاست‌گذاری او، که از بانک گلدمن ساکس می‌آمد و بعداً وزیر خزانه‌داری کلینتون شد به او گفت «نمی‌توانی این برنامه را اجرا کنی». کلینتون پرسید «چرا؟» و روبین در جوابش گفت «چون صاحبان اوراق قرضه این اجازه را نمی‌دهند». گویا کلینتون گفته «یعنی منظورت این است که کل سیاست اقتصادی من و تمام شانسم برای انتخاب مجدد منکی به یک مشت افراد ناشناس بر فراز صفحه نمایش‌ها، برای طبقات متوسط اجرا کنم؟» روبین گفت «بله». پس کلینتون طرح‌های نولیبرالی همچون پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی (NAFTA) را پیاده کرد و به وعده انتخابات